

نشست علمی تخصصی هنر، معماری و شهرسازی عصر پنجشنبه‌ها

زمان: پنجشنبه‌ها ۱۰ تیرماه ۱۴۰۰

عنوان: گفت‌وگو با بزرگان هنر و معماری و شهرسازی

(دکتر احمد کامیابی مسک)

اعضای میزگرد: احمد کامیابی مسک، امیر عطرچی و محمدمهدی محمودی



چکیده‌ای از سخنرانی‌ها:

محمودی: سلام عرض می‌کنم آقای دکتر کامیابی مسک عزیز و دوست بسیار صمیمی من و همین‌طور جناب آقای عطرچی عزیز ما اولین نشست تابستان سال ۱۴۰۰ را در خدمت شما هستیم، با شماره یکصد و شصت و دومین نشست در اندیشکده هرم پی و به غیر از میزگردهایی که برگزار می‌شود بحث‌هایی هم با بزرگان هنر و معماری و شهرسازی داریم که این بار در خدمت جناب آقای دکتر کامیابی مسک هستیم.

خدمت همه عرض کنم من و آقای دکتر به مدت طولانی در یک دانشگاه، دانشگاه هنر و معماری و شهرسازی بودیم، و هرکدام در یک بخش من در قسمت معماری و شهرسازی و آقای دکتر در قسمت تئاتر و کارگردانی. در دو بخش مختلف، ولی زمان‌هایی که با هم آزاد می‌شدیم در رستوان دانشگاه با هم روبرو می‌شدیم و سلام و احوال‌پرسی داشتیم ولی هیچ وقت سرکلاس همدیگر نبودیم و من این شانس را نداشتم، ولی چند سالی

که من بازنشسته شدم فضای بیرونی بزرگ‌تر از فضای دانشکده است و طی این ۵ یا ۶ سال آشنایی ما بسیار صمیمی‌تر و بسیار تئاتنگ شده و بارها در خدمت آقای دکتر بودم و الان هم همیشه دلتنگ هم هستیم در این شرایط خاخ و کرونایی.

ولی دوست دارم یکی از دانشجویان قدیمی ایشان جناب آقای عطرچی خیلی کامل‌تر و دلنشین‌تر ایشان را معرفی کنند در خدمت شما هستیم.

عطرچی: من هم دورد می‌فرستم به همه آنهایی که ما را می‌شنوند و می‌بینند، همچنین به هر دو استاد عزیز که تصویر زیبای آنها را در کادر می‌بینم. خصوصاً پرفسور احمد کامیابی مسک که... آقای دکتر محمودی پسوندی دارد دکترای پرفسور احمد کامیابی-مسک دتا نام دارد. که البته نمی‌دانستم دتا چیست! اما بعدها که از دانشجویی من گذشت و با استادم ارتباط نزدیک‌تری پیدا کردم از رابطه استاد و دانشجویی فهمیدم دتا پسوندی است برای تکمیل دکترای ایشان، که بشود ایشان را پرفسور احمد کامیابی مسک معرفی کرد و به جرات می‌شود گفت ایشان تنها پرفسور رشته تئاتر در این منطقه هستند نه شاید کشور خودمان، در منطقه جغرافیایی خودمان هستند و باعث فخر من است که شاگردی چنین دانشمند تئاتری را کردم و سعی کردم اندازه جنته خودم در پای از دانش ایشان باری بردارم و استاد هم تأثری‌ها در چند سال گذشته نشانی دریافت کردند آقای دکتر محمودی به نام نشانه شوالیه پالم‌های آکادمیک فرانسه از دولت فرانسه که خواهم خواند چیست. این نشان را از دست رایزن و همکار فرهنگی دانشکده‌های ایران و فرانسه به‌عهده دارند و در سفارت فرانسه در ایران مشغول به کار بودند زمانی که این نشان به پرفسور اهدا شد.



نشانه پالم‌های آکادمیک که در سال ۱۸۰۸ توسط ناپلئون بنیاد نهاده شد در ابتدا به اعضای دانشگاه که در همین ایام تأسیس شده بود اهدا شد، این نشان به شکل نخل ورودی شانه چپ لباس افراد دولتی که به دریافت آن مفتخر می‌گردند دوخته می‌شد. این افراد به سه گروه تقسیم می‌شوند:

- ۱- صاحبان عناوین رسمی یعنی استاد‌های بزرگ دانشگاه، نخست‌وزیرها، خزانه‌دارها و مشاورهای دائمی،
- ۲- مقامات عالی دانشگاه، یعنی مشاورین عادی و بازرسان دانشگاه، فرنشینها و بازرسان ادارات کل آموزش و پرورش کل استان‌ها و فرنشین‌ها و استادان دانشگاه‌ها،
- ۳- مقامات عالی آکادمیک‌های استان‌ها، یعنی معاون‌ها، مسئولین ممیزی و معلم‌های دو کلاس اول دبیرستان، مدیران مدرسه در موارد استثنایی به سایر معلم‌های دبیرستان، معاونین مدارس و یا روسای بنیادها اهدا می‌شد. پالم‌های دوخته شده که به عنوان تعلق می‌گرفتند به ترتیب از طلا، نقره، ابریشم سفید و ابریشم آبی بودند.

ناپلئون سوم به ابتکار وزیرش ویکتور دوروی در سال ۱۸۶۶ از نشانه پالم‌های آکادمیک یک نشانه ساخت آن را از نشانه‌های نوع خود متمایز کرد. به گونه‌ای که بتوان آن را به افرادی که استاد رسمی دانشگاه نیستند اما با اقدامات خود خدمات شایسته‌ای به تعلیم و تربیت کردند اعطا نمود و سرانجام طبق فرمان، چهارم اکتبر سال ۱۹۵۵ که به امضای رئیس جمهور رسید نشانه پالم‌های آکادمیک با سه درجه شوالیه، اوفیس و کماندار ایجاد شد.

کامیابی مسک: درود بر شما آقای دکتر محمودی و آقای عطرچی و شنندگان عزیز که این برنامه را مشاهده خواهند کرد. بعضی چیزها تئاتری هست در مدت ۳۰ سال با توجه به اینکه هر شب من تئاترهای مختلف پاریس و مدتی هم که در جنوب فرانسه بودم، که ۵ سالن تئاتر بود را دیدم به جز تئاترهای دانشگاهی، که خودم کار می‌کردم، چه دوستانم و چه آنهایی که برای پایان‌نامه کار می‌کردند. چیزهایی که در آن دو تئاتر یاد گرفتیم و بعد مطالعه کردم آنها چیزهایی بود که متأسفانه در ایران وجود نداشت و ندارد با اینکه استاد‌های بزرگی داشتیم و داریم که برای تئاتر بسیار زحمت کشیدن، ولی تئاتر ایران مشکلات و تغییر رژیم‌ها و... بزرگانی که باید نتایج کارشان را می‌دیدند مجبور به ترک کشور و میهن شدند و بعد از آنها تئاتر مدرن در دنیا... بعد از جنگ جهانی دوم که شروع شد اینها را من بیشتر مطالعه کردم که البته این مطالعه خودش داستانی دارد که در دانشگاه مشهد که لیسانس می‌گرفتم سال اول درسی داشتیم با شادروان دکتر شریعتی که ایشان ادیان مختلف را درس می‌دادند و تدریس می‌کردند، شعری از بودا را برای ما خواندند که این شهر زندگی مرا به‌طور کامل عوض کرد، من در زمان تخصص جان‌پور سالت و آلبر کانو را داشتم و اولین رساله لیسانم را در مورد آنها و اکسیساریس نوشته بودم ولی یک دفعه این شعر وقتی خوانده شد از نظر فلسفه هم اندیشه‌های مرا تغییر داد و بعد که آمدم در دانشگاه تهران فوق لیسانس بگذرانم روز اول وقتی از دانشگاه خارج شدم روبروی دانشگاه کتاب فروشی بود که من رفتم و نگاهم

افتاد به کتاب و نمایشنامه‌ایی به نام کرگدن ترجمه آقای آل‌احمد. خیلی حساس شدم و کتاب را خریدم و در مسیر شروع به خواندن کتاب کردم. این کتاب و نمایشنامه را دو بار خواندم و اعتراف می‌کنم چیزی متوجه نشدم، آنچه فهمیدم از نمایشنامه که بعدها متوجه شدم اشتباه کردم چند دلیل داشت: اول اینکه سبک یونسکو که رومانی بود برای اینکه مادرش فرانسوی بود ولی تحصیلاتش را در رومانی کرده بود و شاعر و نویسنده بود و به خصوص انسان بسیار بزرگی بود.

این آدم‌هایی که بزرگ می‌شوند بی‌خودی نیست، انسانیت آنها نهایت ندارد و این مرد بزرگ را بهش ایراد می‌گرفتند که متأثر سیاسی نمی‌نویسد یا نمایش نامه‌های سیاسی اجتماعی نمی‌نویسند قبول می‌کنند و یک نمایشنامه سیاسی می‌نویسند و در همان زمان که پایان جنگ دوم جهانی بود یکی از دوستان او تعریف می‌کرد در یکی از شهرهای آلمان که رهبر آلمان هیتلر در خیابان رد می‌شوند و همه مردم به هیجان می‌آیند که وقتی رد می‌شود آن هیجان مردم به او هم سرایت می‌کند و در آن لحظه آن شخص هم حرکت می‌کند با هیتلر و خیلی زود به خودش میاد که من چه کار دارم می‌کنم، ایستاد و می‌گوید که من که همراه آن نیستم، پس چرا اینقدر هیجانی رفتار می‌کنم. این موضوع را برای یونسکو تعریف می‌کند و بعد از مدتی وقتی از او ایراد می‌گیرند سعی می‌کند نمایش نامه بنویسد، نمایش نامه‌ایی که ابدی خواهد بود و این نمایشنامه در کره زمین ترجمه شده و اجرا شده، اجراهای مختلف که من وقتی به فرانسه رفتم برای ادامه تحصیل اولین روزی که سرکلاس رفتیم استاد آمد و صحبت کرد و اتفاقاً همان شب دوتا از نمایشنامه‌های یونسکو که برای اولین بار نوشته بوده و اجرا کرده بود که تا امشب هنوز اجرا خواهد شد یعنی ۶۷ سال این دو تا نمایشنامه بدون وقفه در یک سالن تئاتر در مرکز پاریس اجرا می‌شود. تمام می‌شود تماشاگرانی که رفته بودند می‌رفتند پولشون را می‌گیرند و فردا صبح آقای روزنامه مقاله‌ایی می‌نویسد که شب قبل نمایشنامه‌ایی دیده، البته آندره بروتون می‌ایستد و می‌گوید ما تا اینجا رمان سولالیسم داشتیم، شعر سولالیسم داشتیم، نقاشی سولالیسم داشتیم، مجسمه سولالیسم داشتیم و حالا این هم یک تئاتر سولالیسم، این اولین عنوانی هست که برای این نمایشنامه خانم آوازخوان کله تاس و نمایشنامه دیگری که نام درس هست که درباره تعلیم و تربیت فرانسه را تغییر داد. بعد به کشورهای دیگر آمد و آنجا نشان داد اول اینکه معمولاً نمایندگان مجلس می‌روند و به تئاترها، یعنی تمام کارهای فرهنگی هنری که اتفاق می‌افتد و برای اینکه در جریان روز باشند و به ملت کمک کند می‌روند تئاتر می‌بینند اگر شب شعری باشد شرکت می‌کنند و... از جمله نماینده‌ایی که نمایشنامه را می‌بینند فردا آن روز یک لایحه می‌دهد که از این به بعد هیچ معلمی از کودکان تا دانشگاه حق توهین و تنبیه شاگردی را ندارد، این پخش می‌شود و هنوز هم این قانون هست. این مربوط به نمایشنامه دوم می‌باشد. نمایشنامه اول روزنامه نگار وقتی صفحه پروتون را می‌نویسد که در آن زمان بسیار مشهور بوده، همه می‌آیند ببینند تئاتر را که پروتون چه گفته درباره این تئاتر و وقتی می‌نشینند از آن موقع تا به حالا مرتب این تئاتر اجرا می‌شود و حتی امشب هم در یک تئاتر هر دو نمایشنامه اجرا خواهد شد. مردم فرانسه آنقدر نسبت به مسائل فرهنگی‌شان دقت می‌کنند و دوست دارند که چند سال پیش تصمیم گرفتند این سالن را بازسازی کنند و بزرگتر کنند. راهپیمایی کردند مردم پاریس که شما حق ندارید دست بزنید، این الان پیش از ۶۳ است دو تا نمایشنامه اجرا می‌شوند این یک موزه هست و نباید به این سالن دست زده شود و چنین شد.

اما از این طرف آقای مارتین‌اسلین که از مجارستان آمده و در پاریس پناهنده شده بود. این نمایشنامه‌ها عجیب بود و تا زمان تمام نمایشنامه‌های کلاسیک و تراژدی‌های یونانی نام قهرمان، عنوان کتاب بود. همچنین برای شکسپیر و نویسندگان کلاسیک دیگر و برای پارسی‌ها خیلی تعجب‌آور بود که یک عنوانی سردر تئاتر باشد ولی وقتی می‌روند برای دیدن صحبتی از آن نباشد. برای همین برای مردم بسیار عجیب بود و دهان به گوش از این کلمات زیاد استفاده می‌کنم چون دروغی هست که در جامعه ما شعرا به مناسبت‌های زیادی می‌گفتند ولی این سینا می‌دانسته و پزشک‌های می‌دانستند قلب یک پمپ است و هیچ چیزی به قلب نیست. فقط خون را به جریان می‌اندازد و همه دانستی‌های ما در مغز انسان می‌باشد تئاترهای یونانی و کلاسیک وقتی نمایشنامه‌ایی می‌نویسند همش برای

خنده و بازی کردن... و چیزهایی که زیاد جالب نیست برای دیدن افراد تفکر و اندیشه هستند اینها هر چه چیزهای جدید... چه پزشکی و چه صنعتی و چه علوم دیگر دارد نمایشنامه‌ها می‌کنند.

شما در نمایشنامه‌های یونانی اگزیستانسیالیسم بدون اینکه این اسم را گذاشته باشد روش و داشته باشد اگزیستانسیالیسم را در یک نمایشنامه اِشیل می‌بینند و چیزی تا امروز هنوز زنده هست. همچنین در نمایشنامه ادیپ شهریار، چیزهایی در این نمایشنامه می‌بینند به خصوص جنبه منفی که هنوز در مملکت ما و در کشورهای عقب افتاده وجود دارد این است که نمایشنامه ضد خرافات نوشته شده است و متأسفانه یک مترجم بزرگ مشهوری درباره این نمایشنامه به خودش اجازه داده مقدمه بنویسد و نوشته این آقای سفکلی به سرنوشت و تقدیر اعتقاد داشت و بنابراین در این نمایشنامه نشان می‌دهد تقدیر و سرنوشت چطور اجرا می‌شود. در صورتی که این عکس است نویسنده‌ها و شعرا و چیزی را می‌نویسند برای اصلاح جامعه هست منتهی چیزهایی که مستقیم گفته شود به عنوان سخنرانی اینها تأثیر نمی‌گذارد به اندازه یک شعر و یا یک نمایشنامه یا یک فیلم سینمایی.

عطرچی: استاد من در پرانتز یک سوال از شما پرسیم، اگر اینگونه هست چطور مارتین اسلین پیام یونسکو را متوجه نشد و پسوند غلطی می‌دهد به کار یونسکو من می‌گوییم چطور یکی در سطح مارتین اسلین که متأثر را می‌شناسد، ادبیات را می‌شناسد و فعال هنری روز است در آن دوره هست، چطور بعد از دیدن آثار درس و آواز خوان کله تاس و درس را می‌بیند، چطور این درس را متوجه نمی‌شود، پسوند دیگری را به نمایش نامه می‌دهد.

کامیابی مسک: ایشان عصبانی می‌شود از دیدن این نمایشنامه و این اجرا برای اینکه من دیدم همه آنهایی که مهاجرت می‌کنند و یا پناهنده می‌شوند مجبور هستند خودی نشان دهند و علاقه‌ایی به آن ملت و برای اینکه گاهی وقت‌ها شیرین‌کاری‌هایی انجام می‌دهند و یا چیزهایی که درست نیست می‌پذیرند. اینها در این نمایشنامه دو زوج بازنشسته انگلیسی هستند که کاری ندارند در خانه نشستند و در خانه صحبت می‌کنند، چون دیگه از مسائل مختلفی و... حرفی ندارند که بزنند. کافی است یک مگس پرواز کنند و شروع کنند بحث کردن درباره این اینکه این مگس چه هست و از کجا آمده و... این دو خانواده وقتی برایشان چایی درست می‌کنند و خدمتکارشان می‌آورد یکی از آنها می‌گویند من این چایی انگلیسی را در استکان انگلیسی با دندان و لب انگلیسی می‌نوشم و همه ملت‌هایی که انگلیسی‌ها سر و کار داشتند، می‌دانستند و می‌دانند که چقدر آنها خودخواه هستند و چقدر به خودشان می‌بالد و گاهی هم حق دارند، برای اینکه در حال حاضر ملکه آنها در ۵۹ مملکت پادشاهی می‌کند و این ممالکتی که پادشاهی و مستمری بودند مثل استرالیا، که یک قاره هست یا کانادا، به عنوان استان‌های یک مملکت هستند و فقط فرماندار آنجا هست از طرف ملکه اینها استعمار زده هستند.

عطرچی: پس می‌شود نتیجه گرفت که مارتین اسلین هم متوجه شد که منظور یونسکو چی هست اما به خاطر شرایط زندگی خودش با کج فهمی مخاطب‌ها را رو به رو کرد و سعی کرد فهم آنها را به کجا آباد هدایت کند.

کامیابی مسک: ممکن است اگر بیشتر در مورد آقای مارتین اسلین بخواهید صحبت کنید بگویید او اینکار را کرد که بعد کامیابی بیاید این حرف را بزند، ولی او آنجا ناراحت شد و بیرون آمد و مقاله نوشت که این چیز خوبی نبود و دفاع می‌کند از انگلیسی‌ها چه مقامی دارند و چه محبتی می‌کنند به آنهایی که پناهنده می‌شوند.

عطرچی: از آن سال چقدر گذشته است؟ ۶۳ سال فکر می‌کنم در حرف‌هایتان گفتید ۶۳ سال است که نمایش نامه روی صحنه است از آن موقع که مارتین اسلین کار را دیده است تا به امروز، چطور در ایران این همه سال شما کتاب چاپ کردید و می‌گویید و این در جهان مطرح است چطور به یونسکو می‌گویند کسی که ابزورد می‌نویسد.

کامیابی مسک: فرانسه زبان‌ها نمی‌گویند در کتابی که یونسکو ۴ صفحه مقدمه نوشته است و در آن کتاب من این مسئله را مطرح کردم که این آثار یونسکو ممکن است که پوچ باشد و به درد نخورد این کرگدن‌های یونسکو نشان می‌دهد که بشریت از ابتدا تا

حالا مردم و کسانی که گرسنه هستند و بی سواد به دنبال قدرت می روند و وقتی که قدرت در دستش می افتد و می بیند که این همه آدم به دنبالش هستند به خودش مغرور می شود و هر کاری دلش بخواهد انجام می دهد بسیاری از این مستبدین در تاریخ بشر از جمله هیتلر و... در سال های قبلش در جاهای مختلف آدم هایی را می کشتند و مملکتشان را نابود می کردند، حرف یونسکو در کرگدن ها می گوید که پیروی کورکورانه نباید کرد برای همین هست که من وارد کلاس که می شوم شروع به صحبت که می کنم می گویم نباید بلافاصله حرف های من را بپذیرید، اول خوب گوش کنید و بعد با یکدیگر بحث کنید و ببینید که همدیگر را فهمیدید و بعد از آن که به خانه رفتید از پدر یا مادر اگر تحصیل کرده هستند پرسید و اگر تأیید کردند در گوشه ی ذهن نگه دارید چون اگر یک روزی این حرف ها عوض شد بتوانید آن را تحمل کنید و نباید همیشه روی حرف خود تعصب داشته باشید بنابراین بعد از اینکه همه آن را پذیرفتند با عقل خود آن را بسنجید و آن وقت آن را نگه دارید، حرف های من به عنوان این که پروفشور تئاتر هستم و در دنیا حرف های من را قبول کردند ولی من متوجه می شوم که بچه ها اعتراض می کنند و می گویند استاد ما یک ساعت و نیم در مورد پوچی صحبت کرد.

محمودی: آقای دکتر صحبتی که اشاره کردید، من یک مرور کردم و شما ۵۷ سال است که تدریس می کنید هم اینجا و هم آن طرف دنیا و کتاب های شما مقالات شما مطالب شما آن طرف دنیا بوده و الان هم هست، این ۵۷ سالی که شما تدریس کردید همیشه مستمر بوده و آن طرف هم داشتید، به نظر شما در کدام زمان شما از تدریستان خیلی راضی بودید و چرا؟ که هم محیط و هم دانشجویها و هم همکارانتان همگام با شما بودند.

کامیابی مسک: من ۱۸ سالم بود و از دانشسرا بیرون آمدم و در آموزش و پرورش استخدام شدم و بعد از پیش آهنگی بود من از ۸ سالگی شیر بچه بودم و دوست داشتم روزی یک کار نیک انجام دهم و یا یک فرد غریبه را دعوت کنم و با او صحبت کنم و به کسانی که حتی هموطن من هم نبودند کمک کنم و این تربیت پیش آهنگی برای من خیلی خوب بود، من از سال های اول در یک ایستگاه بین سبزوار و شاهرود به نام ایستگاه راه آهن بهران که در آن جا من همزمان ۶ کلاس درس می دادم و شاگرد های من در آن بخش بهترین نمره را آوردند چون امتحان نهایی کلاس ششم بود و برای من هم یک تشویق نامه نوشتند.

عطرچی: استاد شیر بچه که فرمودید ممکن است تمام مخاطب های ما تأثیری نباشند، معنی آن را هم می گوید که بدانیم؟

محمودی: این لغت تأثیری نیست و من که قدیمی هستم متوجه شدم، یعنی بچه هایی که بتوانند در طبیعت کارهایی را انجام دهند و از پس آن بر بیایند و یک شال گردنی داشتند و یاد می گرفتند گره زدن طناب چجوری است، یاد می گرفتند آتش چجوری است و به آن می گفتند شیربچه، و در نظام آنها دو انگشت به معنای سلام دادن بود. درست می گویم آقای دکتر؟

کامیابی مسک: بله و آن دستمال گردنی که داشتند تا آخر پیش آهنگی بود و دستمال گردن ها خیلی به درد می خوردند اگر پا یا دستتان بشکند اگر باران یا سرما بیاید و این یادگار سرداران بزرگ ایرانی بود که روی کتشان که آهنین بود و بسته نمی شد و باید آن را با نخ می بستند این دستمال گردن را به صورت پاپیون گره می زدند تا گردنشان را بگیرد که سرما نخورد و بعد می افتاد پایین روی لباس آهنی که اگر نیزه یا شمشیر بزنند به آن پارچه ی پنبه ای نفوذ نکند اگر پشم یا هر چیز دیگری باشد نفوذ می کند ولی پنبه نفوذ نمی کند عمامه ها هم که از جنس پنبه ای بود برای این بود که وقتی که دشمنی با شمشیر حمله می کرد روی آنها اثری نداشت به هر حال این دستمال گردن بعدها به صورت کراوات درآمد. کورواتر ها به دعوت پادشاه فرانسه برای کمک به فرانسه رفتند و آن ها پیروز شدند بعداً بعضی از سربازها این کورواتر رو نگه داشتند و استریزه شد به صورت کراوات در آمد. اینجا کراوات را برای ما قدغن ولی برای ما که پیر می شویم و قیافه مان جالب نیست باید کراوات بزنیم.

محمودی: اول شیر بچه بود بعد پیش آهنگی یعنی خود آن هم یک انضباطی داشت شیربچه چه کارهایی را می کرد، پیش آهنگی چه کاری را انجام می داد، همان دستمال گردن نشان چه بود؟ چند عملکرد داشت؟ جنبه های تزئینی نداشت یعنی جنبه های عملکردی و این که کودک خودش بتواند عمل بکند بتواند از خود در طبیعت دفاع کند، زنده بماند، نجات دهد.

کامیابی مسک: کاملاً درست است اما یکی از استفاده‌هایش هم این بود که ما رسد داشتیم مثلاً من رسد دبیرستان فروغ را در مشهد داشتیم و مثلاً از ما خواستند که ما سنگ ببریم در کولک چال که آن برجی که ملاحظه می‌فرمایید ۳ تا از آن سنگ‌های بزرگ را من آوردم.

عطرچی: یعنی از کولک چال تا خراسان را پیاده آمدید؟ از روی کوه آمدید؟

کامیابی مسک: خیر از توچال یک بار از مشهد از روی کوه‌های بینالود آمدم تا یک باغی که قبلاً برای پیش‌آهنگان بود نزدیک نیشابور و از خیابان آمدم ۲۹ روز پیاده و یک کوله پشتی ۵۰ کیلویی. همشهریان عزیزم مردم بیرجند به من محبت دارند و با اینکه من برای آنها زیاد کاری انجام ندادم فقط افتخار آفریدم به‌عنوان یک بیرجندی و البته در خانواده‌ی من پدر من ژاندارمری بود و شهرت داشت و برادر من که شاگرد اول سراسری ۵۱ بود و در دانشگاه صنعتی آریا مهر آن زمان هم درس خوانده بود و هم تدریس می‌کرد و بعد هم کشته شد، شهید شد در سال ۵۴ این بچه‌ی میهن دوست از بین رفت و علاوه بر آن هم یک شهید بسیار بزرگ‌تر داریم و آن پدر بزرگ مادری من هست که ایشان مرجع تقلید بود و ۲۰ سال در کشورهای عربی و در شهرهای نجف و موصل و چند شهر دیگر ۲۰ سال تحصیل کردند و بعد آمدند، عجیب این بود که وقتی مادرم فوت کردند و در صندوق خانه‌اش را نگاه می‌کردم دیدم یک پارچه‌ای روی یک چیز برآمده است و برداشتم دیدم کتاب است و یکی از کتاب‌های پدر بزرگم بود و اولین صفحاتش را که نگاه کردم دیدم در مورد انتظار کتاب را نوشته و من بدون اینکه بدانم پدر بزرگم کتاب نوشته است من تر آخرم، دتا را درباره‌ی مسئله‌ی انتظار در آثار بکت و یونسکو و طرز اجرای آن نمایش نامه‌ها و ارتباطات فلسفی شرق و غرب گذرانده بودم.

عطرچی: چقدر متفاوت است با ذهنیت آقای اسلین نسبت به آن کارها، جناب پروفیسور می‌خواستم از شما اجازه بگیرم تا حرف زدن در مورد این واژه داغ است از جناب آقای دکتر محمودی سوال کنم آقای دکتر محمودی واژه‌ی ابزورد در حیطه‌ی هنری شما (معماری) آیا استفاده شده است؟ یا اینکه کاربردی دارد؟

محمودی: به قول آقای دکتر خوشبختانه ندارد خصوصاً در معماری با ارزش ما چنین جایگاهی را نداشت ولی با این لغت خیلی‌ها آشنایی دارند ولی در معماری نه.

عطرچی: یک سوال دیگر هم دارم آیا یونسکو آن زمان که این متن را نوشت آوانگارد بود این متن برای جامعه‌اش آیا امروزه هم می‌توان این متن را به عنوان متن آوانگارد معرفی کرد؟ یعنی امروز هم همان‌طور تازه حرفی برای گفتن دارد؟

کامیابی مسک: بله چون الان هم من به شما می‌گویم که مثل کرگدن‌های ۲ شاخ آفریقایی و یک شاخ آسیایی که خیلی جثه‌ی بزرگ و قدرت زیادی دارند، یک مستند دارم و نشان می‌دهد قدرت‌شان را که به چه صورت ۱۰ تن را با یک شاخ بلند می‌کنند و ۲۰ متر می‌فرستند فضا اینها آدم‌هایی که دنبال قدرت می‌روند چون دنبال قدرت که بروند می‌توانند فقط کمک کنند و چاپلوسی کنند تا نان بخورند این از قدیم وجود داشته وجود دارد و وجود خواهد داشت بنابراین این مسئله‌ای که آقای یونسکو به صوت تمثیل در نمایشنامه کرگدن‌های خودش و اول در داستان کوتاهش نوشته است همیشه آوانگارد است.

عطرچی: حتی به تکنیک نویسندگیش هم می‌شود این‌طور نگاه کرد؟ به نظرم اگر امروز یک کسی مانند یونسکو بنویسد دیگر با محتوایش کاری ندارم یا با پیامی که می‌دهد کاری ندارم آیا می‌شود گفت تکنیک یونسکو تکنیک زنده و کاربردی است امروزه هم؟ باز هم می‌گویم با محتوا کاری ندارم با نحوه‌ی برخوردش با موضوع کار دارم.

کامیابی مسک: یونسکو هیچگاه نگفته است مثل من بنویسد.

عطرچی: ولی به هر حال نوشته است و خودش می‌تواند یک الگو باشد.

کامیابی مسک: نوشته زبان خیلی ساده با جناس‌های لفظی که هنر یونسکو بود.

عطرچی: به نظر این سادگی با جناس‌های لفظی در می‌آید و صاحب فرم خودش می‌شود.

کامیابی مسک: نه من برای ۲ تا جناس لفظی به مدت ۲ سال ترجمه‌ام طول کشید تا من جناس لفظی را در زبان پارسی بیابم که همان معنا را داشته باشد و همان زیبایی را الان شما بیش از ۱۰ تا کتاب رینوسروس که باز هم بعد از جلال آل احمد فقط یک نفر، شادروان داوود رشیدی برای اولین بار ترجمه کرد و در انتظار گودو در پارسی بهتر نوشته می‌شود، چشم به راهه گودو چون همان جمله‌ی اول نوشته که ۲ نفر در کنار راهی نشسته‌اند یعنی چشم به راه هستند و خیلی راحت است ولی همه در انتظار گودو ۱۲ تا ترجمه شده است در انتظار گودو و هنوز هم با این که من گفتم نوشته می‌شود در انتظار گودو و هنوز هم برگردن‌ها ترجمه می‌شود کردن یعنی توجه ندارند، حتی مثلاً به سیاه زنگی‌ها (لنگر) ۲ تا ترجمه شده است یکی سیاهان و یکی سیاه‌ها در صورتی که اینها سیاهان و سیاه‌ها نیستند نگر سیاه پوستانی هستند که تحت استعمار هستند و از آنها کار کشیده می‌شود به رایگان. به این ها می‌گن لنگر

عطرچی: به سیاهان زنگبار ربطی ندارند.

کامیابی مسک: اینجا سیاهان زنگبار که می‌آوردند میگفتند زنگی که به عنوان برده و نوکر می‌آوردند و در این نمایش‌نامه که ژان ژنه می‌نویسد و یکیش شاهکاریست که به خاطر نوشتن این نمایش نامه ژان پورسات به او می‌گوید ژنه‌ی مقدس، و او کسی است که از زبان سیاهان می‌رود و سال‌ها با سیاهان زندگی می‌کند و بعد از زبان سیاهان آن چیزی را که بایستی به سفیدپوستان بگوید می‌گوید و خیلی تأثیر داشته است اقلأ در فرانسه و برای سیاهانی که ما متأسفانه این ننگ را داریم که انسان‌هایی که رنگ پوستشان سیاه است را مسخره می‌کنیم و بعد حرف‌های خوبی می‌زنند و ما می‌خندیم این را من ۴۰ سال است که می‌گویم و ۳ تا رساله به بچه گفتم نوشته‌اند، مبارک معنی ندارد ما به جای آنکه بگوییم مبارک باید اسم کسی را که مبارک است بگذارید خجسته و رنگش را هم بگذار آبی، که به نژاد یا قومی برنخورد، ما اولین کسانی هستیم که کلیله و دمنه به زبان حیوانات نوشته‌ایم سنت اگزوپری شازده کوچولو را که یک بچه است از آسمان روی هفت ستاره آورده است و آدم‌های بزرگ را مسخره می‌کند و این کتاب شازده کوچولو را که من به صورت نمایش نامه اجرا کردم در پاریس و اینجا و جاهای مختلف این شاهزاده یک بچه است و بچه‌ها می‌فهمند و می‌خواهد این را بگوید و پدر مادرها به بچه‌ها توجه نمی‌کنند به آن بچه‌ها از همان اول عقل دارند ولی تجربه‌ی آنها کم است و ما با این فرهنگمان سیاه بازی می‌کنیم یکی از بچه‌هایی که به او گفته بودم و رساله را نوشته بود رفته و آنجا کار می‌کند، عروسک درست می‌کند، می‌فروشد و زندگی می‌کند و بعد رفته تا خودشیرینی کند و افتخار کند که ما ایرانی‌ها سیاه‌بازی داریم وقتی که این بازیگر وارد می‌شود و می‌بینند که این بازیگر صورتش را سیاه کرده است همانجا او را بیرون می‌کنند و بعد به من زنگ زد که استاد الان می‌فهمم شما چه می‌گفتید در کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی اصلاً قبول نمی‌کنند کسی فحش دهد و بگوید تو سیاه هستی به عنوان انتقاد چند سال جریمه و زندان دارد.

عطرچی: البته در فرهنگمان هست که خیلی وقت‌ها سیاهی را به عنوان بدی یاد می‌کنیم ولی اینکه در نمایشمان آمده است به نظرم آدم متخصصی نبوده است.

کامیابی مسک: اگر نگاه کنید فقط ۲ صفحه چیزهای بد سیاه را می‌گوید از زمانی که میترا ایسم بودیم که همه چیز خوب و زیبا و لذت بخش و سفید بود از آن موقع هر چیزی که زشت و بد بود سیاه شد، می‌گوید تا سیه روی شود آنکه در او غش باشد خانم‌ها وقتی خیلی ناراحت باشند می‌گویند رویمان سیاه یعنی اگر رویمان سیاه شود بدترین مجازات است آن داستان خیام را هم حتماً می‌دانید، سیاهی چیز بدیست در فرهنگ ایرانی و ما برخلاف چیزهایی که در دهخدا می‌توانیم بخوانیم سیاه بازی می‌کنیم و افتخار می‌کنیم.

عطرچی: یعنی خجسته‌ی آبی پوست یک اجرای آوانگارد است؟ می‌خواهم از این راه برگردم به حرف آوانگارد، خجسته‌ی آبی پوش، سبز پوش یک اجرای آوانگارد است؟

کامیابی مسک: من چند روز پیش به شما گفتم که من استاد محمودی را بینهایت دوست دارم چون این مرد آزاده و وطن پرست چه کاری می‌کند در یک جایی آدم‌هایی می‌آیند که هیچ ندارند سخنرانی می‌کنند و بین خود بحث می‌کنند و حرف می‌زنند و ایشان نه

چیزی می‌خواهد و تا حالا نشنیدم اسمی ببرند که ما چنین کاربرگی می‌کنیم، من بینهایت سپاسگزارم از طرف دانشجویها و اقوام و خویشان و کسانی که توانسته‌اند آنجا بیایند. من یک عیب هم دارم که همه‌ی بچه‌ها می‌گویند و این است که حاشیه زیاد می‌روم چون تجربه زیاد دارم و سعی می‌کنم تجربیاتم را در حاشیه‌ی سخنرانی اصلی بیاورم.

محمودی: همین اشاره‌ای که شما کردید تجربیاتتان است که خیلی صادقانه در میان می‌گذارید یعنی بارها از شما تقاضا کردیم در اندیشکده‌ی هرم‌پی برای ما سخنرانی کنید و خیلی راحت به نگاه و دانش خود اشاره کردید و ما لذت بردیم من دلم می‌خواهد از شما سوال کنم تأثیر رشته‌ی تئاتر در زندگی شما چقدر بوده؟

کامیابی مسک: آن زمان هم معلمانی که تربیت می‌کردند باید در روز جمعه یک نمایش اجرا می‌کردیم یا می‌نوشتیم و اجرا می‌کردیم که یاد بگیریم و بعد به بچه‌ها یاد بدهیم یعنی ما کلاس تئاتری که اول رفتیم در دانشسرا بود و بعد باید موسیقی یاد می‌گرفتیم و بعد یک نوع موسیقی تار ۳ تار ویولن می‌زدیم من ویولن می‌زدم و تقریباً بد نبود، نقاشی می‌کردم و ۲ تا نمایشگاه نقاشی گذاشته بودم در همان سن ۱۸، ۱۹ سالگی، ۲ تا نمایش‌نامه نوشتم که زمین دبیرستان را در شاهرود آسفالت کردیم و بچه‌ها اجرا کردند و بعد در بسطام هم اجرا کردیم نمایش نامه‌ای را که خودم نوشته بودم و البته آنها هم برای من مشکل‌ساز شد برای اینکه رئیس دبیرستان ما را تشویق کرد که زمین را آسفالت کردیم مجانی برای اجرای نمایشنامه‌های خودم. اینها چیزهایی بود که یک مقدار ژنتیک و ارثی را من کمی معتقدم چون پدر بزرگ پدریم نیای من آن کسی بود که می‌گفت بر هوا روی مگسی باشی، بر آب روی خسی باشی دل بدست آر تا کسی باشی. خواجه عبدالله انصاری. ما یک شجره‌نامه هم داریم با پیر هرات و فکر می‌کنم ۲ پدر بزرگ من که آدم‌های تحصیل کرده و شاعر و نویسنده بودند کتاب‌های پدر بزرگ مادری من ۵ تا بوده که یکی از آنها در داستان ۲۸ مرداد در چاپ‌خانه‌ی ایران در بیرجند سوخته است و اینها موثر است. وقتی مادرم می‌خواند و حافظ را بیشتر ترجیح میداد و آنچنان حفظ بود که هر واژه‌ایی که می‌گفتم که در کدام غزل هست آن را می‌خواند و باز هم با اینکه حفظ بود باید شب‌ها یک غزل می‌خواند و بعد می‌خوابید اینها تأثیر دارد یا پدر من آن زمان که در نقاط دور افتاده از تهران تا بیرجند را که می‌خواستی بروی و ۳ روز طول می‌کشید ایشان آبونمان مجله‌ی خواندنی‌ها و یک روزنامه را داشت و منم که دبیرستان می‌رفتم آبونمان مجله‌ی دانش‌آموز را داشتم آن موقع و وقتی که ما در ده بودیم پدرم یک کتابخانه داشت و اینها خیلی موثر است ولی باز هم هیچ‌وقت تئاتر را برای بعضی زیبایی‌های قلبی نمی‌خواستم من تئاتری که مسئله انسانی را مطرح کند و شما را به سوال کردن از خودتان یا کارگردان‌ها یا بازیگران رهبری کند دوست دارم من آثار برشت را به خاطر اینکه وقتی از سالن تئاتر بیرون می‌آیید اگر درست اجرا شده باشد اقلاً ۲،۳ روز درگیر این هستی که جواب سوالاتی که در نمایش‌نامه مطرح می‌شود را بدهید، من اینگونه نمایش‌ها را می‌پسندم و از همان اول هم می‌پسندیدم، نمایش‌نامه برای جنگ که نوشته بودم پیروزی بود و جنگ ما با یک کشور همسایه که آن موقع در جنگ نبودیم و نمی‌دانستیم جنگ چیست، خانواده‌ایی که به بچه‌اش می‌گوید نباید بری جنگ و یک خانواده‌ی دیگر که باهم خواهر و برادر هستند می‌گویند که تو باید بروی و بعد این اتفاقاتی که می‌افتد آن کسی که می‌رود ولی پدر مادرش نمی‌خواستند که برود سالم بر می‌گردد و آن کسی که خانواده‌اش می‌خواستند که برود ولی خودش نمی‌خواسته کشته می‌شود، این در سن ۱۸ سالگی یک چیز فلسفی که وقتی خودم می‌خوانم مسئله‌ای است که باید موجب از بین بردن جنگ و اینکه بچه‌ها به جنگ بروند یا نه پدر و مادر یا همسرشان بخواهد یا نه این سوالات برای من پیش می‌آمد و می‌خواستم این سوال را مطرح کنم و اجراهای من با بچه‌های دبیرستانی طوری بود که فرمانده‌ی ارتش دوم یا سوم در شاهرود بود و تمام افسران ارشدشان آمدند دیدند و طوری بود که ما دم در، دستمال کاغذی پخش می‌کردیم و همه گریه می‌کردند فرمانده‌ی کل آنجا یک تیمسار بود که خیلی گریه می‌کرد و وقتی تمام شد من را در آغوش گرفت و گفت هرگز چنین چیزی ندیدم و فکرش را نکردم کسانی که می‌آیند رابطه‌شان با خانواده چیست وقتی می‌آیند سربازی و خانواده و بچه‌ها چه فکری می‌کنند و این است که من در مورد بکت خواندم چون ما ایرانی‌ها رسم داریم وقتی تخصصی هم نداریم ترجمه می‌کنیم ولی نمی‌توانیم مقدمه بنویسیم

چون باید نویسنده را بشناسی محیط را بشناسی و تحصیلاتش را بدانی و بتوانی ترجمه کنی، این ترجمه‌ها غلط است و آنها را به خورد مردم می‌دهند در صورتی که وقتی یک آقای مذهبی برایمان مجله می‌فرستاد در آن همش صحبت از غربی‌ها بود و می‌گفت اولین باری که به فرانسه رفته بود گیج شده بودم و چیزهایی را که تعریف کرده بودند، ندیده بودم، خوب این ترجمه‌های غلط یک چیز غلطی از دیگران به شما می‌دهد و شما نمی‌توانید از سیاهی چیزی یاد بگیرید و با دیگران جنگ کنید، جنگ‌ها به همین دلیل است که نمی‌فهمند همدیگر را این را مولانا خیلی قشنگ مطرح کرده است و یک مقاله‌ای در مورد همین ترجمه نوشته بودم اینکه ۴ نفر یک جایی نشسته‌اند و می‌خواهند یک چیزی بخورند با یکدیگر بحث‌شان می‌شود و یک دانشمند رد می‌شود و می‌گوید مشکل چیست و چون زبان‌شان را می‌فهمید مشکل را می‌گویند به او و پولشان را به او می‌دهد و می‌رود یک کیلو انگور می‌گیرد و می‌گوید همین را می‌خواستید؟ و آنها می‌گویند بله ولی قبل از این یکی از آنها می‌گفتند انگور و بقیه می‌گفتند ازن و به ۴ زبان برای آنها گفت و متوجه شدند که اشتباه می‌کردند و با هم دعوا میکردند و نتیجه می‌گیرد که جنگ ملت‌ها اول برای این است که سخنان همدیگر را نمی‌فهمند.

عطرچی: تناثر می‌تواند یک زبان مشترک بین آدم‌ها باشد حتی اگر زبان مادریشان باهم یکسان نباشد می‌شود تناثر را به عنوان یک زبان انسانی بین‌المللی معرفی کرد و با آن بحث‌های انسانی روی صحنه برد.

کامیابی مسک: من این را برای بچه‌ها تجربه دارم، کیکاووس که شاعر است و یکی دو دفعه هم جایزه برده است از فرانسه در ۴ سالگی به فرانسه رفته بود و خوب زبان نمی‌دانست ولی در محوطه‌ای که بودیم بچه‌های سیاه و عرب و آلمانی بودند در روز دوم که بیرون رفت بچه‌ها دستش را گرفتند و بازی کردند و صحبت کردند و تا آخرین روزی که آنجا بودیم هر روز صبح می‌آمدند و فقط با بله و نه بازی می‌کردند و هیچگاه دعوا نکردند آنجا فهمیدم که بچه‌ها جنگجو نیستند و خیلی مهربان هستند اصلاً هیچگاه از من سوال نکرده این بچه، که او چرا سیاه است آن یکی چرا موهای بوری دارد. بنابراین این برای بشر هم امکان‌پذیر است به شرطی که درست تربیت شود یا اصلاً تربیت نشود چون فکر می‌کنیم خیلی‌ها با ایدئولوژی‌های مختلف بخوایم بچه‌ها را تربیت کنیم همین بلایی سر مردم می‌آید که می‌بینیم در طول تاریخ در همه جای دنیا دیده می‌شود ولی راجب این سوالی که کردید جواب بدم در مورد آقای مارتین اسلین و عکس هم نشان می‌دهم برای اینکه باورکنند ملت و هم‌میهنان عزیز من که من با آقای مارتین اسلین صحبت کردم و بعد در آن زمان ۷ بار جنگ قلمی داشته است با یونسکو و بلافاصله جواب می‌دهد و این جواب که رد و بدل می‌شود نظر مردم را جلب می‌کند به نفع هر دوتاشون و هر دوی آنها مطرح می‌شوند بابت این بحثی که راجب پوچ بودن می‌کنند و این آقا اول که آمد و دید می‌خواهد دفاع کند به این دلیل بود که یونسکو مسخره می‌کند. انگلیسی‌ها و این خود خواهیشان ولی دانشجویهای من می‌شناسند و می‌دانند که علت اینکه ۶۳ سال است از سراسر کره زمین که می‌خواهند بیایند توریست‌ها ۲،۳ ماه قبلش رزرو می‌کنند برای رفتن و دیدن این نمایش نامه‌ها ولی آقای مارتین اسلین بعد از اینکه کتاب من چاپ می‌شود و آنها کتاب‌ها را می‌خوانند من یک کتاب فلسفی چاپ کردم سر یک هفته تمام کشیش‌های شمال و جنوب فرانسه و اسپانیا و ایتالیا برای من نامه‌های ۲ صفحه‌ای نوشتند و گفتند ما می‌خواهیم اینها را به طلبه‌های خودمان دهیم که این کتاب را بخوانند و از آنها امتحان بگیریم.

عطرچی: زبان تناثر به همه جا نفوذ می‌کند.

کامیابی مسک: بله برای اینکه من دو فصل از دین کرد نامه و صد در بندهش که در مورد مسئله‌ی زرتشت و همسرش و باکرگی همسرش و اینکه بعدها بچه‌هایی متولد خواهند شد از یک دختر باکره که برود در دریاچه‌ها مومن و شنا کند این مسئله برایشان حل شده بود و باکرگی حضرت مریم که آن هم از فرهنگ ما گرفته شده بود، این انتظار همانجا هم اسرائیلی‌ها گرفته بودند که بعد حضرت عیسی به دنیا آمد این کشورهایی که من رفتم و از آدم‌های مختلف سوال کردم این مسئله‌ی انتظار از اینجا و از ایران شروع شد و بعد رفت و دو مرتبه برگشت آمد در شیعه ولی تغییر کرد و یک فلسفه‌ای بود که من از بچگی فکر می‌کردم این بچه‌ایی که پابرنه می‌رود و فقیر است، می‌آیند مدرسه و شاگرد اول می‌شود من کفش و لباس داشتم و شاگرد بدی نبودم ولی خود آقای معلم محبت می‌کرد به

خاطر پدرم نمره‌ی ورزش را نیم نمره کمتر می‌داد به او که شاگرد دوم شود و این اتفاقات افتاده بود و بعد می‌گفتم چرا این جور است؟ یا چرا کسی که پدر و مادر ندارند زندگیش به این صورت است؟ مگر خدا همه را یکسان نیافریده؟ این چیزها در مغز من از ۴، ۵ سالگی می‌گذشت.

عطرچی: یک سوالی دارم که به نظرم برای بچه‌ها هم جذاب باشد یا حتی هنرمندان و هنردوستانی که گاهی حتی به هنر فکر کنند شما برای واژه‌ی آوانگارد پسوند ژانر را در نظر گرفتید و حرف می‌زدید ازش، درست فهمیدم؟ آیا شما آوانگارد را ژانر معرفی می‌کنید؟ یعنی گونه‌ایی از نمایش؟ می‌خواهم این را بگویم که هر روز می‌شود قوانین هر هنری را عوض کرد و به روز کرد و با قوانین جدید آن اثر هنری را یک آوانگارد صدا کرد یعنی می‌شود گفت که اشیل هم یک اثر آوانگارد می‌نوشت و امروز یونسکو هم یک اثر آوانگارد نوشته است شما این همه تایم طولانی که در تئاتر نوآوری هست به این می‌گویید ژانر آوانگارد می‌شود در مورد این بیشتر صحبت کنید؟

کامیابی مسک: می‌دانید که من به واژه‌ها خیلی اهمیت می‌دهم و حساسیت دارم یکی از کسانی که خیلی با من موافق بود ژان رن ار مشهورترین بازیگر و کارگردان فرانسوی که تمام دنیا را رفته بود و من با ایشان ۲ مصاحبه کردم در مصاحبه‌ی اول به او گفتم این نمایش نامه‌ی کرگدن‌ها را که اجرا کرده بود گفتم این نمایش نامه‌ی شما سیاسی است یا اجتماعی است تمثیلیست؟ گفت یک دختر بچه‌ایی بود که در ادبیات فرانسه به نام بکاسین او دختری بود که پدر مادرش بیرون رفتند و گفتند خانه را مرتب کن او تخم‌مرغ‌ها را گذاشت در قفسه‌ایی سپس دید که کاغذها هم سفید است گذاشت آنجا و ملحفه هم سفید است و گذاشت آنجا، هر چیزی که سفید است گذاشت آنجا، هر چیزی آبی بود گذاشت آنجا، روی رنگها چید. در صورتی که کسانی که بلافاصله می‌خواهند ایتکتی بچسباند روی یک اثر هنری یا ادبی همان بکاسین‌ها هستند و دلیل ندارد که ما روی یک اثر هنری یک چیزی بگذاریم، بعضی‌ها می‌گویند چون دانشمند بزرگ فرانسوی آمد و رده بندی کرد حیوانات و گیاهان و سخت پوستان و پرندگان را و به سادگی می‌توان در کتاب‌ها پیدا کرد آمریکایی‌ها این کتاب‌ها را چون وقت کم دارند خیلی دوست دارند به همین دلیل می‌گویند کتاب بنویس، بنویس یک یک دو و عنوان هم بنویس که وقتی نگاه میکنی فوری باز کنی و آن را بخوانی و به قول یک استاد چینی که برای دفاع من آمده بود در مقابل یک چیز دفاع کرد از من گفت که آقای کامیابی مسک آسیایی ایرانیه و ایشان هم مثل ما است در چین، ما وقتی که می‌خواهیم یک چیزی را از کتابی پیدا کنیم تمام کتاب را باید بخوانیم ولی اینجا دنبال این هستند که یک موضوعی را که می‌دانند در کتابی نوشته است. ببیند صفحه‌ی چند است و آنجا را می‌خواند و دیگر بقیه‌اش را نمی‌خواند این رسمیت که در ما هست، نمایش نامه‌ی کرگدن‌ها مانند نمایش نامه‌ی درس تعلیم و تربیت در دنیا، یادم می‌آید وقتی مکتب می‌رفتم یکبار وقتی یکی کسره‌ایی را فراموش کرد چنان زد که خون فواره زد و او بچه‌ی ۵۶ ساله بود و بعد در مدارس هم خودکار لای انگشتان می‌گذاشتند و چوب می‌زدند، ما خودمان چوب خوردیم پدرم قانون می‌ساخت که چوب معلم گل است، هر کس نخورد خل است، فکرش را بکنید ببینید چه چیزی در مورد تعلیم و تربیت اینجا گفته می‌شود و آنجا چه چیزی گفته می‌شود و چه نمایشی اجرا می‌کند تا بگوید این کار خوب نیست. نمایش‌هایی که آوانگارد است، در زمان خودش آوانگارد است و آوانگارد مانده است، یک مثال برای شما بزنم در پاریس یک پلی هست در بین چندین پلی که هست که به آن پل‌نو می‌گویند یعنی پل‌نو ولی این پل تقریباً ۶۰، ۷۰ سالی است که ساخته شده است ولی چون در آن زمان پل‌نو بوده اسمش را گذاشته‌اند پل‌نو این اسم روی آن مانده. برای اینکه می‌خواهند نگه دارند کارهایی که انجام شده چی هست و اسم‌ها را زود عوض نمی‌کنند، انقلاب کبیر فرانسه جنگ با کشیش‌هایشان بود ولی وقتی دست آدم‌هایی بود که با کشیش‌هایشان مخالف بودند افتاد، اسم خیابان‌ها و بیمارستان‌ها را عوض نکردند و همان اسم‌های مذهبی که بود ماند آنجا و الان هم کسی ایراد نمی‌گیرد در اینجا هر کس که عوض شود فکر نمی‌کند کسی که اینکار را کرده است و آن را ساخته یک کاری برای میهنش کرده است و فوری اسم‌ها را عوض می‌کنند.

محمودی: پشت صحبت‌های شما کلی تجربه است و اشاره می‌کنید آن طرف دنیا چه بوده و چه چیزهایی را به دانشجویان انتقال دادید ولی چون وقتمان تقریباً تمام شده است دوست دارم خیلی مختصر بفرمایید که شما با این تجربه‌ی بسیار طولانی وضع تئاتر را در آینده‌ی ایران چگونه می‌بینید؟

کامیابی‌مسک: در کشورهای دیگر به خصوص در اروپا وقتی که کریستیانسیسم آمد در تمام تئاترها را در یونان و تمام شهرهایی که تئاتر داشتند بستند و اینها یک قرن و نیم طول کشید تا یک عده آدم‌هایی که چیزی نداشتند و خودشان نمایش‌ها یا اشعاری را می‌سرودند و دوره گرد بودند می‌رفتند جلوی کلیسا که در روزهای یکشنبه مردم جمع می‌شدند یا در میدان‌های شهرها می‌رفتند و صحبت می‌کردند اینها آنقدر کار کردند تا توانستند میدان‌های مرکزی شهرهای فرانسه و قبل از آن هم در تمام میدان‌های این کشور کلیسا بود ولی بعد تئاتری‌ها توانستند کاری کنند تا در مرکز شهرها یک سالن بزرگ تئاتر به وجود بیاید که هنوز هم وجود دارد و در آنها هرشب هم اجرا می‌شود و در هر شهری یک تئاتر بزرگ و یک تئاتر کوچک دارد. من در اینجا خیلی سعی کردم و هی گفتم و گفتم تا ۲ یا ۳ تا سالن در خانه‌ی هنرمندان ساخته شد و بعد یک خبر خوشی داشتیم که به نام سالن‌های آزاد چون در آنجا تئاتر هیچ‌وقت دولتی نبوده است و یک‌سری کار کردند و آنها هم جلوشان گرفته شد و کمتر سالن‌های آزاد را می‌بینید چون آنها هم با اینکه آزاد هستند این همه خرج می‌کنند تئاتر چیز سختی است و بازیگران باید عمرشان را بگذارند و نان بخورند وقتی بازی اجرا نشود و پول نداشته باشند نمی‌توانند پیش ببرند و این است که از بین می‌رود و اگر به این صورت باز هم بخواهند جلوی تئاترها را بگیرند و فکر نکنند که تئاتر یک مکان مقدس است، من یک مقاله‌ای نوشتم تئاتر و دین اینکه ادیان از همان اول از یونان گرفته تا ایرانی که می‌گویند تئاتر نبوده و بی‌خودیست این را هم ثابت کردم از آن زمان تئاتر مرکز تعلیم و تربیت بوده است و تئاتر اول در مورد خدایان صحبت می‌کرده حتی کمدی‌ها در مورد خدایان بوده است و آن کمدی نویس بزرگ یونانی چگونه خدایان را مسخره می‌کرده یعنی نویسندگانی را که می‌خواستند خیلی چاپلوسی کنند نسبت به خدایان از آنها انتقاد می‌کند. این تئاتر یک مکان مقدس است مثل یک دانشگاهی است که همه‌ی آدم‌ها از سن ۴ سالگی تا ۸۰، ۹۰ سالگی می‌توانند بروند آنجا و یک مبلغ خیلی کمی کمک کنند به بازیگران که بگرده و خودشان می‌روند می‌بینند و لذت می‌برند و البته ما که کار تئاتر می‌کنیم کارهایی را کار کنیم که به آنها کمک کنیم به حل مشکلاتشان چه روانی، چه خانوادگی و چه شهروندی. تئاتر اگر به این صورت کار شود مشخص است که میماند ولی من چندبار نوشتم و گفتم که تئاتر را سیاسی نکنید چون سیاست تئاتر را می‌کشد ولی در طول تاریخ بشر تئاتر در واقع به معنای سیاسی به معنای افلاطون بوده چون از زندگی مردم صحبت می‌کرده است حالا بگذریم از آن تئاترهای تراژدی‌های یونان و بعد اوایل قرن نوزدهم که ویکتور هوگو شاعر و نویسنده‌ی مشهور که خودش را خیلی مدیون شاهنامه‌ی فردوسی می‌دانست و این افتخار ما بود، این آقا تئاترها را از آسمان پایین آورد و البته آن چیزی که در آسمان می‌توانستند از خدایان حرف بزنند و اجازه داشتند می‌آمد مشکلات آدم‌ها را می‌برد بین خدایان و این آدم‌ها وقتی می‌دیدند خدایان هم این مشکلات را دارند و چگونه حل می‌کنند مسائل خود را روی زمین بهتر حل می‌کردند، شگرد بسیار جالبی بوده ولی بعدا که کشیش‌ها آمدند راضی نبودند که این کارها انجام شود و خانه‌ها از بین رفت ما باید اولاً تئاتر را سیاسی نکنیم و بعد از مسائل اخلاقی بیشتر صحبت کنیم و ما این گنجینه‌ی ادبیاتی که داریم و پر از این چیزها است بیاوریم و آنها را درست کنیم و بتوانیم منتقل کنیم به کشورهای دیگر ما آثار رمان‌ها و کتاب‌های دیگر و فلسفی ما به زبان‌های مختلف ترجمه شده است این اشعار و پراکنده شده است ولی ما نمایش‌نامه خیلی کم داریم تازه نمایش‌نامه‌ای که خودم چاپ کردم در آنجا و خود داستان آن خیلی مشهور است ولی من آن را به صورت تئاتر در آوردم خیلی کم است ولی خیلی چیزها می‌توانیم منتقل کنیم. می‌دانید که شهر قم بیشتر از همه‌ی شهرهای ایران حتی تهران نمایش فرستاده به اروپا چرا؟ برای اینکه آنجا پول داشتند خرج می‌کردند و بچه‌ها می‌رفتند آنجا ولی آنجا بازی می‌کردند برای کی؟ حتی یک خارجی هم نمی‌آمد مگر چند مامور سفارت می‌رفتند من ندیدم کسی برود آنجا و نمایش‌های ما را ببیند من یک بار رفته‌م قم و درمورد این مسأله‌ی انتظار سخنرانی کردم در تئاتر چیست و به این بهانه مسأله‌ی انتظار

را بحث کردم و اتفاقاً چون آن آقایان می‌خواهند یاد بگیرند اگر کسی با آنها صحبت کند خیلی زیاد سخت‌گیر نیستند با تحصیل کرده‌هایشان که ما این کار را کردیم تئاتر ما باید از آن لودگی‌ها بلافاصله بعد از ۲۸ مرداد تئاتر ملی داشتیم و شروع کرده بودیم، آمد و افتاد در کاباره‌ها و در چیزهایی که باید تخمه در جیتان می‌کردید و یک آبجو هم می‌خوردید. ما باید با مطالعات و اندیشه‌هایمان کاری بکنیم که مورد انتقاد قرار نگیریم و اگر بشود این مسئله را پیش برد البته آنها رسماً گفتند آنهايي که خیلی دم از ایران می‌زنند آنها را راه ندهید در دانشگاه‌هایتان .

محمودی: ولی آقای دکتر صحبت‌هایی که الان فرمودید نگاهتان این بود که تئاتر آسیب نبیند با لودگی بلکه با جدیت و با فرهنگ قوی که دارد بتواند ادامه پیدا کند حتی اشاره کردید که به کشورهای دیگر هم این فرهنگمان را از طریق تئاتر به صورت جدی بتوانیم معرفی کنیم.

واقعاً زمانمان خیلی کم است من تشکر می‌کنم از شما و امیدوارم که هرچه زودتر این کرونا برطرف شود و از حضور شما و دانش‌آموزان بسیار خوب شما آقای عطرچی حضوراً در اندیشکده‌ی هرمپی بتوانیم استفاده کنیم، تشکر می‌کنم از شما که واقعاً لطف کردید و امیدوارم که باز هم دعوت ما را بپذیرید و در نشست‌های بعدی هم تشریف بیاورید یا مجازی یا انشاءالله حضوری. آقای دکتر ممنونم.

کامیابی مسک: فقط آقای عطرچی چون رساله‌ی پایان‌نامه‌ی فوق لیسانسشان را با من گذراندند در مورد یک شاعر خراسانی و یک نمایش‌نامه که داستان عشق یک ایرانی و یک یمنی است که این خیلی جالب بود و ما براساس این یک نمایش‌نامه نوشتند و می‌گفتند چرا اجرا نمی‌کنید درست است که بودجه نداریم اما روخوانی کنید این نمایش‌نامه را. خصوصیات تئاتر آوانگارد و خصوصیات نویسندگان آوانگارد در قرن بیستم چه بوده چیزهایی است که خیلی خوب است که ملت بدانند و این را هم بگویم که آقای مارتین اسلین در سال ۱۹۸۰ بین بیش از ۸۵ نفر استاد دانشگاه‌های مختلف روی کره‌ی زمین آمد و سخنران اول بود آقای یونسکو و همسرشان و دخترشان هم بودند ما هم در کنار ایشان عقب سالن بودیم و با این جمله شروع کرد که من اشتباه بزرگی که در عمرم انجام دادم این بود که نمایش‌نامه‌ی یونسکو را گفتم ابزورد است در صورتی که هیچ‌کدام از نمایش‌نامه‌های یونسکو ابزورد نیست بلکه انقلابی است یونسکو هم بلند شد و نه تنها نوشته‌هایش رفتارشان هم طنز بود و گفت آقای مارتین اسلین انقلابی خودتی و من اتیکت نمی‌خواهم، تمام. به مدت ۵ دقیقه ملت بلند شدند، ۸۵ استاد کف زدند و تمام شد و این را بعد از اینکه کتاب من را خوانده بود گفت من غلط کردم گفتم ابزورد است.

عطرچی: خیلی خوشحال شدم که وقتی را با شما به اشتراک گذاشتم و یاد گرفتم از شما از پروفیسور کامیابی مسک و امیدوارم این نشست‌ها ادامه داشته باشد و هرمپی موفق‌تر از همیشه باشد و این پیام‌ها به گوش آدم‌های بیشتری برسد با زحمتهایی که شما می‌کشید و می‌دانم با خلوص نیتی زحمتهای را می‌کشید.

کامیابی مسک: ما مدیون استاد محمودی هستیم و خیلی دوستشان داریم و تندرستی و شادی آرزو می‌کنیم و ما بتوانیم از این آزادی‌شان استفاده کنیم.

محمودی: تمنا می‌کنم و خدانگهدار.

در ادامه فیلمی از دریافت نشان پالم‌های آکادمیک دکتر احمد کامیابی مسک توسط سفیر فرانسه و جوایز ارزنده ایشان موجود است.